

۱. مرحوم خوئی از زاویه دیگری اشکال کرده اند و گفته اند، هیچ گاه نزاعی در اجتماع امر تخییری و نهی تخییری پدید نمی آید. و این دو بدون هیچ مشکله ای با یکدیگر قابل جمع هستند. ایشان البته نهی تخییری را تصویر کرده اند ولی می نویسند «مرجع نهی تخییری به نهی از جمع بین دو فعل است» و «مرجع امر تخییری، به امر جامع بین دو فعل است». یعنی اگر گفته اند «یا الف و یا ب را انجام بده»، آنچه فی الواقع واجب است قدر جامع و مشترک بین الف و ب است. و اگر گفته اند «یا الف یا ب را ترک کن» آنچه فی الواقع حرام است جمع بین الف و ب است. ایشان سپس با توجه به این مطلب می نویسند:

«و بعد ذلك نقول: انه لا تنافی بین إيجاب الجامع بین شیئین، و حرمة الجمع بینهما لا بحسب المبدأ و لا بحسب المنتهی. اما بحسب المبدأ فلأنه لا مانع من قیام مصلحة ملزمة بالجامع بینهما و قیام مفسدة ملزمة بالمجموع منهما، ضرورة ان المانع انما هو قیام كليهما فی شیء واحد، لا قیام إحداهما بشيء و الأخرى بشيء آخر و هذا واضح. و اما بحسب المنتهی فلفرض ان المكلف قادر على امثال كلا التكليفين معا، لأنه إذا أتى بأحدهما و ترك الآخر فامثل كليهما. و عليه فلا تنافی بینهما أصلا، أي لا فی المبدأ و لا فی المنتهی. هذا بناء على ما حققناه فی بحث الواجب التخییری من ان الواجب هو الجامع بین فعلین أو افعال.»^۱

توضیح:

۱. از حیث مبده [اینکه یک شیء می تواند هم مصلحت داشته باشد و هم مفسده] مشکل نیست چرا که می شود مصلحت در قدر جامع باشد و مفسده در «جمع»
۲. و از حیث منتهی [امثال] هم مشکل نیست.

مرحوم آخوند سپس مطلب خویش را چنین ادامه می دهند و با طرح اشکالی بحث را پی می گیرند:

^۱ . محاضرات فی الاصول، ج ۴، ص ۱۸۸



« ودعوى الانصراف إلى النفسيين التعيينيين العيينيين في مادتهما ، غير خالية عن الاعتساف ، وأن سلّم في صيغتهما ، مع إته فيها ممنوع .

نعم لا يبعد دعوى الظهور والانسباق من الإطلاق ، بمقدمات الحكمة الغير الجارية في المقام، لما عرفت من عموم الملك لجميع الأقسام ، وكذا ما وقع في البين من النقض والأبرام. مثلاً إذا أمر بالصلاة والصوم تخييراً بينهما ، وكذلك نهى عن التصرف في الدار والمجالسة مع الغاير ، فصلى فيها مع مجالستهم ، كان حال الصلاة فيها حالها ، كما إذا أمر بها تعييناً، ونهى عن التصرف فيها كذلك في جريان النزاع في الجواز والامتناع ، ومجىء أدلة الطرفين ، وما وقع من النقض والأبرام في البين ، فتفتن.»^۱

توضیح:

۱. [گفتیم، عنوان بحث در کلمات فقها مطلق است و شامل همه اقسام می شود].
 ۲. [صاحب فصول^۲ فرموده است:] گاه درباره ماده امر و نهی [ا م ر / ن ه ی] سخن می گوئیم و گاه درباره صیغه آن [افعل / لاتفعل]
 ۳. ماده/ هیأت امر و نهی منصرف است به امر و نهی نفسی تعینی عینی
 ۴. این ادعا در مورد ماده امر و نهی، سخن بی دلیل و بی راهه ای است
 ۵. و اما در مورد صیغه امر و نهی: ممکن است در ابتدا کسی چنین انصرافی را بپذیرد ولی [اگر دقت کنیم] انصراف مذکور در مورد صیغه هم ممنوع است.
 ۶. البته بعید نیست که بگوئیم اطلاق صیغه امر و نهی، به سبب مقدمات حکمت، «تعینی عینی نفسی» را معلوم می کند. [یعنی انصراف ناشی از کثرت استعمال نیست بلکه انصراف ناشی از مقدمات حکمت است]
 ۷. ما می گوئیم:
- سابقاً در ظهور صیغه امر در عینی نفسی تعینی، مفصل به این فرمایش مرحوم آخوند اشاره کردیم و آن را نپذیرفتیم.^۳

۱. کفایة الاصول، ص ۱۵۳

۲. منتهی الدراية، ج ۳، ص ۲۹

۳. ن ک: درسنامه اصول سال ششم ص ۱-۷۸



۸. ولی در مانحن فیه، مقدمات حکمت تمام نیست چرا که مقدمات حکمت در صورتی تمام است که قرینه ای در میان نباشد و «عموم ملاک نزاع» قرینه ای است مبنی بر اینکه مراد از امر و نهی در این عنوان، نفسی عینی تعیینی نیست.

۹. و کذا [لا یخلو عن الاعتساف^۱] همه سخن هایی که مطرح شده است تا بگوید بحث شامل اقسام دیگر امر و نهی نمی شود. [مثلاً معتزله اصلاً حرام تخییری را محال می دانند. پس بحث در مورد آن نیست] یا یعنی همانطور که عموم ملاک قرینه است که مانع جریان مقدمات حکمت می شود، ادله ای که در مورد اجتماع امر و نهی در اقسام دیگر مطرح شده و رد شده است هم قرینه دیگری برای شمول بحث است.^۲

۱۰. پس ۳ دلیل داریم برای اینکه عنوان بحث شامل همه اقسام امر و نهی می شود: عموم ملاک نزاع، ادله طرفین نزاع که عام است و اطلاق عنوان^۳

۱۱. اما مثال برای اجتماع امر و نهی در اقسام دیگر:

الف) شارع امر کرده است به صورت تخییری به صوم یا صلاة

ب) شارع نهی کرده است [به صورت تخییری] از تصرف در دار یا مجالست با اغیار

۱۲. حال اگر کسی در منزل نماز خواند در عین حال مجالست با اغیار هم داشت. وضعیت اجتماع امر و نهی درباره‌ی نماز این فرد مثل وضعیت نماز کسی است که:

الف) امر شده است به نماز تعییناً

ب) نهی شده است از تصرف در منزل تعییناً

۱۳. و ادله ای که موافقین و مخالفین اجتماع امر و نهی اقامه می کنند، در هر دو مثال به یک صورت جریان می یابد.

۱. ن ک: منتهی الدرایة، ج ۳، ص ۳۰

۲. ن ک: عنایة الاصول، ج ۲، ص ۲۵؛ حاشیة کفایة، ج ۲، ص ۱۰۹

۳. ن ک: منتقى الاصول، ج ۳، ص ۲۳

